

علي اي همای رحمت تو چه آيتي خدا را

دل اگر خداشناسي همه در رخ علي بين

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

مگر اي سحاب رحمت تو بباري ارنه دوزخ

برو اي گدای مسکين در خانهي علي زن

بجز از علي که گوید به پسر که قاتل من

بجز از علي که آرد پسري ابوالعجائب

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

بدو چشم خون فشانم هله اي نسيم رحمت

به امید آن که شاید برسد به خاک پایت

چو تويي قضاي گردان به دعای مستمندان

چه زخم چوناي هر دم ز نوای شوق او دم

همه شب در این امیدم که نسيم صبحگاهی»

ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب

که به ماسوا فکندی همه سایه‌ي هما را

به علي شناختم به خدا قسم خدا را

چو علي گرفته باشد سر چشمه‌ي بقا را

به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

چو اسير تست اکنون به اسير کن مدارا

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

چو علي که میتواند که بسر برد وفا را

متحیرم چه نامم شه ملک لافتي را

که ز کوي او غباري به من آر توتیا را

چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را

که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

«به پیام آشنائي بنوازد و آشنا را

غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا

شهریار

نوشته شده توسط: خانم حبیبي